

از لابلای یادداشت‌ها و نیشتهای روزمره ام

اختلال ضمانت مشروعیت در افغانستان

ژاندارم جهانی و اصل بی ثباتی در روابط بین‌المللی
چگونگی حل و فصل معادلات قدرت در کشور

نقاط ضعف حاکمیت مرکزی در افغانستان
تغییر وضعیت اخلاقی و معنوی
ذایل شدن وحدت ملی
بررسی نحوه اتفاقات

بعقیده سیاستمداران امریکایی، بدلیل فقدان و نبود سیاست مشخص در مورد افغانستان، ایالات متحده خود را بدام افگند. ایالات متحده در حالیکه به تقویت همکاری‌های سیاسی کشور مبادرت ورزید، اما همزمان با آن، از سندیکاهای جنایتکار نیز حمایت بعمل آورده و ساختارهای موازی با حاکمیت سیاسی کشور را رویدست گرفته و اجرا نمود که تأثیرات ویران‌کننده‌ای بر وضعیت داشت. آیا واقعاً قوت‌های نظامی ایالات متحده، پس از انجام خدمات شجاعانه (!) به خانه بازگشتند؟

در سرآغاز، این مسأله قابل تذکر پنداشته می‌شود که تشخیص وضعیت و وقایع در حال تغییر در کشور عزیزما، بخودی خود، نشان‌دهنده الگوهای جدید روابط بین‌الدول و بازگویی مشخصه‌های تحولات داخلی درگیری‌های بیست ساله کشور محسوب می‌گردد. جنگ سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۶۷، بگونه کلی، در مجموعه تقابل و رویا رویی‌های شرق-غرب تفسیر می‌گردد. با وجود آنکه اسلامگرایی، بگونه منحصربفردی در اراضی متعلق به پاکستان تولید گردیده و ساخته شد، اما بازیگران محلی و بویژه ستراتیژی‌های آنها در مجموعه امتیازات جهانی رقابت‌های امریکا-شوروی مورد توجه و دقت قرار گرفت. از این منظر، تمامی اقداماتی که در مجموعه بازی‌های جهانی انجام گرفته و همین‌اکنون نیز در شرف انجام می‌باشد، باید رمزگشایی گردد. تجزیه و تحلیل‌ها در واقع، فرصت‌اندکی برای خود مختاری بازیگران محلی با بازی‌های بوروکراتیک بمنظور توضیح تصمیمگیری‌ها فراهم می‌نماید، تفکرو طرزنگاه ژئوپولیتیک بویژه هنگامی که تجزیه و تحلیل‌های تاریخی را نشان می‌دهد، باید با تفسیر کامل از آن تذکر بعمل آید.

پس از عودت نظامیان شوروی از کشورما (۱۳۶۸)، مجاهدین هنوز هم قادر به سرنگونی حاکمیت سیاسی در کشور نشدند. طی این مدت زمانی است که بحران کشور ابعاد منطوقی بخود اختیار نموده و چنین وضعیتی، ماهیت واقعی بحران را واضح و آشکار نمود. چالش‌های بوجود آمده، بگونه متفاوتی در کشور عرض وجود نمود. اما این واقعیت عملن باثبات رسید که سقوط رژیم در کابل، کشور را در آستانه جنگ‌ها و زد و خوردهای داخلی قرا خواهد داد که چنین هم شد. در نتیجه، کابل میان نیروهای متخاصم، تقسیم شده، هریکی بر گوشه‌ای از شهر حاکم گردیده، مواضع‌شان را استحکام بخشیده و تا آنجایی که جنگ ادامه

دادند که شهرکابل تهی از سکنه گردیده و به ویرانه ای مبدل گردید. از اینرو، تفسیرها غالباً، منعکس کننده فرضیه ها در مورد ماهیت غیر سیاسی درگیری ها گواه این امر می باشد که جنگ به عوامل و فاکتورهای قومی و قبیله ای که داده نظم حاکم می باشد، بمفهوم ژنیتیکی این واژه تنزل می یابد. سیاست در عرصه ایدئولوژیک و عملکرد احزاب، دیگر به توضیح بخش های مربوطه بمتابیه عامل واحدی در نظر گرفته نشده و نبود ستراتیژی ها در زمینه نیز عملن بمشاهده می رسد. آیا چنین وضعیتی که تا کنون توضیحی در مورد آن بعمل نیامده، زمینه های جنگ داخلی در کشور را دائل می نماید؟

با در نظر داشت مسایل و موضوعات گفته آمده و حقایق موجود، این مسأله قابل تذکر پنداشته می شود که تاکنون نیز میان "طالب" ها از موجودیت یگانگی و وحدتی، اصلن نمی تواند سخنی در میان باشد. بنابراین، بمشکل بتوان با آنها بمتابیه یک جمع ویا یک کُل مورد پذیرش به مذاکره و گفتگو متوسل گردید. قابل تذکر پنداشته می شود که شمال کشور بگونه مکرری به محل انجام فعالیت های "طالب" ها مبدل گردید. در اواسط ماه روان، در نتیجه انجام حملات مسلحانه در ولایت فاریاب، عده ای از کارمندان امنیتی کشور کشته و عده ای هم مجروح گردیدند.

قبل براین، شاهد تداوم مبارزات و تشدید اختلافات میان قوای دولتی و جنگجویان "طالب" بودیم. در اوضاع و احوال کنونی نیز وضعیت امنیتی تعریف چندانی نداشته و بویژه در مناطق روستایی کشور، بیشترین نگرانی های امنیتی از رهگذر متذکره موجود می باشد.

کنون، پرسشی مطرح می گردد که آیا جنگ و زد و خورد ها به خارج از محدوده کشور ما سرایت نخواهد نمود؟ در این مورد باید متذکر گردید که بسیاری از مناطق مرزی کشور، بگونه نسبی، مناطق امن شمرده شده و بویژه ولایت بلخ آرام ترین ولایت کشور محسوب می گردید، اما در ایام پسین، شاهد جنگ ها و زد و خورد های شدیدی در ولایت بادغیس بوده که در نتیجه آن تعدادی کشته و عده ای هم مجروح گردیدند.

در چنین وضعیتی، مطبوعات غربی اخبار و اطلاعاتی در مورد انجام مذاکرات با "طالب" ها به نشر رسانیدند. برخی از کارشناسان معتقدند که طی مذاکرات امریکایی ها با "طالب" ها، بسیاری از معضلات ممکن حل و فصل گردیده باشد. "طالب" ها قبل از همه در مورد توافقات بدست آمده با امریکایی ها تضمین می طلبند. آیا "طالب" ها خروج قوت های نظامی ایالات متحده از افغانستان را بمتابیه تضمینی پذیرفته ویا موضعگیری آنها در مورد بنحوه دیگری می باشد؟

در مورد باید متذکر گردید که بلی، آنها خروج قوت های یادشده از اراضی کشور ما را بمتابیه ضمانت اجرایی مطرح می نمایند. در این مورد اظهار نظرهایی صورت می گیرد که بمجرد حصول توافق در مورد خروج قوت های نظامی خارجی ویا بخشی از آنها از موقعیت و وضعیت کنونی، در اذهان مردم و باشندگان های کشور ما، صحنه های دلهره آور حملات هوایی سال ۱۳۷۴ ایالات متحده بر سایگون را تداعی می نماید.

اما بسیاری از دست اندرکاران قضایای کشور چنین اظهار نظر می نمایند که آیا افغانستان به وضعیت و شرایطی که طی سال های ۱۳۷۵-۱۳۸۰ که "طالب" ها در رأس قدرت قرار داشتند، بر نخواهد گشت؟ آیا "طالب" ها دستاوردهای ۱۸ ساله در کشور را خواهند پذیرفت و یا سیاست منحصر بفردشان را در جامعه بکار خواهند بست؟ آیا می توان با اعلامیه "طالب" ها در مورد تقسیم قدرت و عدم انحصار آن، پس از حصول توافق در مورد خروج قوت های نظامی ایالات متحده پاور داشت؟

بگفته بسیاری از کارشناسان، بازگشت "طالب" ها به قدرت، تأثیر چندانی بر چگونگی و نحوه عملکرد های نسل کنونی کشور بجا نخواهد گذاشت. آنها همچنین باین باورند که "طالب" ها در موقعیتی قرار ندارند که حتا آزادی ها و دستاوردهای حاصله اخیر در کشور را محدود نمایند.

بگمان اغلب که میان "طالب" ها و نسل جدید تحصیل کرده در کشور، ضدیت و مخالفت هایی عملن موجود می باشد. آنها در واقعیت امر، قادر به تحدید آزادی های نسل کنونی جوان کشور نمی باشند. افغانستان کنونی، افغانستان سال ۱۳۷۳ نمی باشد. ۲۰ سال از آن دوره سپری گردیده است. جامعه کنونی افغانی با هرگونه عملکرد و اقدام عقب گرایانه و ضد ترقی، بگونه بنیادی در تضاد قرار داشته و مخالف تکرار اوضاع دو دهه قبل در کشور می باشد. این واقعیت را "طالب" ها باید درک نموده باشند که طی مدت زمان یادشده، نسل جدید جامعه بدنیا آمده و پس از پشت سر گذاشتن دوره های قبلی، بر رشد و بالندگی رسیده و کنون در میدان و کارزار اجتماعی مصروف کار و پیکار می باشند، آنها را نمی توان بداشتن افکار چندین سده قبل تصور نمود، آنها تحول می طلبند و ترقی و تعالی جامعه و شگوفانی کشورشان را آرزومندند.

به یقین که پس از ایجاد و استقرار صلح در کشور، "طالب" ها بگونه کلی از وزنه سیاسی قابل توجهی برخوردار نخواهند بود و موقعیت آنها بیشتر شبیه موقعیت و وضعیت حزب اسلامی حکمتیار خواهد بود و نه بیشتر از آن.

اگر "طالب" ها بمتابیه جزیی از حیات سیاسی کشور مبدل گردند، به یقین که به وزنه و اعتبار آنها افزوده خواهد شد و چنین تصور می گردد که مانند حزب اسلامی برهبری حکمتیار، به تسلط و رهبری بر چند ولایت کشور و اختصاص دادن چند وزارت

خانه بآنها بسنده گردد.

نباید فراموش نمود که وضعیت و اوضاع روانی باشندند های کشور در مرکز و ولایت ها و مناطق روستایی از هم متمایز می باشد. نسل جدید کشور را نمی توان از نظر دورنگهداشت. آنها خواهان ترقی و شگوفانی کشورشان می باشند و نه طرفدار فشار و زورگویی.

نگرانی هایی نیز در اینمورد موجود می باشد که چه تضمینی وجود دارد که پس از خروج قوت های نظامی خارجی از کشور، "طالب" ها به غضب قدرت نپرداخته و شرایط منحصر بفرد شان را بر مردم و اهالی کشور با جبر و اکراه تحمیل ننمایند؟ چگونگی تقسیمات اجتماعی و قبیله ای در کشور ما بنحویه ای سازمان یافته که آنها خود می توانند در مدیریت جامعه و کشور شان بمفهوم وسیع کلمه سهم و نقش متباززی ایفا نمایند. اگر ساختار قدرت، موجودیت و سهمگیری همه گروه ها و جناح های موجود قومی و سیاسی را تضمین نماید، در چنین وضعیتی، ضرورت تداخل و سهمگیری خارجی ها بگونه کلی مرفوع می گردد. اما نباید فراموش نمود که روحیه عمومی مردم کشور چنین تقاضا می نماید که "طالب" ها باید با سایر مردم کشور در مورد مسایل مربوط به افغانستان، وارد مذاکره و گفتگوهای مستقیم شوند.

بگمان اغلب کارشناسان امور، اصل گفتگو و مفاهمه و تفاهم با مردم کشور، می تواند مشکل گشای گره کور جنگ در اراضی کشور ما گردیده و یا حداقل در فراهم آوری زمینه سازی مذاکرات سازنده بین الافغانی ممد واقع شود. گفتگوهای بین الافغانی، یگانه راه و طریقه نایل گردیدن به صلح محسوب می گردد. تفاهم و مذاکره ایالات متحده و "طالب" ها به صلح نمی انجامد. ایالات متحده باید این واقعیت را مبرهن سازد که اگر به توافقی با "طالب" ها نایل نگردد، عملکرد بعدی آنها چه خواهد بود؟

یکی از جمله سناتورهای امریکایی اظهار داشت که هدف عمده در اراضی افغانستان، مجازات "القاعده" بجرم سازماندهی و اجرای عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر بوده و اکنون زمان پایان دادن به جنگ طولانی مدت ایالات متحده در افغانستان فرا رسیده است. قابل تذکار می باشد که ایالات متحده در جنگی که در کشور ما براه انداخته، تاکنون بتعداد ۲۳۰۰ کشته و ۲۰ هزار مجروح بجا گذاشته و مبلغ ۵۱ میلیارد دالر مالیه دهنده های امریکایی را بمنظور تطبیق طرح های غیر عملی زمامداران و شنگتن و نظامیان پنتاگون و پیشبرد و تداوم جنگ در کشور ما هزینه نموده اند.

یکی از سناتوران امریکایی در جمع حقوقدانان کشورش اظهار داشت که ایالات متحده مبلغ ۴۳ میلیون دالر در بخش های مربوط به گاز طبیعی هزینه نمود. نزد همه این پرسش موجود می باشد که افغان ها چه زمانی خود اینهمه موارد را خواهند پرداخت. بگفته بسیاری ها، چنین پرداخت هایی از وجوه مالی مالیه دهندگان امریکایی، در واقعیت امر، توهینی به آنها محسوب می گردد. بگفته سناتور نامبرده، کنون رسالت ما در افغانستان به پایان رسیده و در میدان جنگ نیز برنده (!) محسوب می گردیم. چند سال قبل، همین سناتور امریکایی با صراحت اظهار داشت که پیروزی و موفقیت قوت های امریکایی، آنچنان که امریکا بی ها انتظار دارند، در افغانستان دست نیافتنی و امکان ناپذیر می باشد. امریکایی ها در افغانستان نه تنها منابع موجود را به مصرف رسانیدند، بلکه زمینه های اجرای تعاملات در فرهنگ سیاسی افغانستان را بوجود آورده و بمنظور دستیابی با اهداف سیاسی مورد نظر، این ایالات متحده بود که ایجاد سندیگاهها و گروه های جنایی را در کنار ایجاد ساختارهای موازی قدرت در کشور ما رویدست گرفت که بخودی خود، برنظم و قانون در افغانستان اثرات ویران کننده ای بجا گذاشت.

جان سپکو، سربازرس ایالات متحده در احیای مجدد افغانستان (سیگار) اظهار داشت که ایالات متحده با شرایط پیشنهادی بسیاری از قوماندان های محلی، خویش را در دام مافیای فساد افگند. نامبرده ادامه داده افزود که ما با آنها مرتبط شدیم. در چنین وضعیتی، بسیاری از افغان ها، امریکایی ها را همردیف بدترین اشخاص و فاسد ترین افراد بحساب آوردند و حق هم دارند که چنین برداشتی داشته باشند.

در رسانه های بین المللی چنین می خوانیم: کابل شهریست که توسط سندیگاهها و دسته بندی های جنایی که با کمال راحتی مصروف قاچاق و تجارت سلاح بوده و توسط نخبگان کشور و قوماندان های محل حمایه می شوند، اداره می گردد. مطابق بررسی های بانک جهانی، با تحلیل و بررسی عوامل و انگیزه های وضعیت کنونی در کشور، اصل جنگ بمتابه وسیله قرار گرفته و تحت سایه شوم آن، انواع فساد بگونه گسترده ای دامگیر جامعه گردیده، اصول و اساسات حقوقی و قضایی در کشور در هم ریخته و امر مبارزه با فساد بگونه موثری انجام نمی پذیرد.

مطابق گزارش های به نشر رسیده، در ختم ماه پسین، افغانستان در میان ۱۸۰ کشور فاسد جهان، در رده ۱۷۲ قرار دارد. همچنان مطابق آمار موجود به نشر رسیده توسط سازمان ملل، بتعداد ۸۱'۵ در صد باشندند های کشور، فساد را یکی از جمله بزرگترین معضلات در کشور محسوب می نمایند.

نباید فراموش نمود که اقتصاد جنگی ایالات متحده، همه منابع و سایر امکانات را بکار گرفت تا با ایجاد ساختارهای دولتی

د افغانستان مبادرت وړزد، اما طرح های مورد نظر از هیچگونه اساس و بنیاد سیاسی، اقتصادی و حقوقی برخوردار نبود. از فاکت یادشده در گزارش سیگار به کنگرس ایالات متحده، نیز تذکر بعمل آمده است.

جان سپکو همچنان در ضمن گزارشش اظهار نمود که منابع مادی و وسایل در کلینیک هایی که در آنها نه طبیعی وجود داشته و نه از موجودیت آب خبری می باشد، به مکاتب بدون موجودیت محل تدریس و بدون آموزگار و دانش آموزان، اختصاص داده شده و هزینه گردیده است.

زمانی که افغانستان واقع فاقده رهبری سیاسی بوده و از فقدان و نبود حاکمیت سیاسی بمفهوم واقعی کلمه، در رنج و عذاب بوده و آتش خطر تهدید از هرسو زیانه می کشید، کشورهای کمک کننده بایجاد صندوقی مبادرت ورزیدند تا منابع مادی و پولی از طریق آن وبواسطه بانک جهانی، سازمان ملل و ناتو بمنظور رفع ضروریات اولیه و اساسی افغان ها بمصرف رسد.

نامبرده همچنان اظهار نمود که اپارات مربوطه، با مشکلات و معضلات جدی و فراوانی در عرصه نظارت از موارد مادی و مالی مواجه گردیده و بنابراین، "صندوق اعتماد بازسازی افغانستان" تحت نظارت و سرپرستی بانک جهانی و بنیاد تطبیق قانون و نظم تحت رهبری سازمان ملل بمنظور آموزش افغان ها و تشخیص ضرورت های امنیتی تأسیس و ایجاد گردید.

با وجود ارائه ارقام درشت سناتورپاول در ارتباط به تلفات انسانی ایالات متحده و حیف و میل شدن هزینه های اختصاص یافته مالی و مادی آن کشور در افغانستان، اما در گزارش نامبرده از غم و اندوه بی پایان مردم وباشنده های کشور، اصلن اثر و نشانی بمشاهده نمی رسد.

این، بخودی خود نشاندهنده طرح بازسازی و احیای مجدد افغانستان است که توسط غربی ها و در رأس ایالات متحده برای کشورما در نظر گرفته شده و در دست اجرا بوده که در واقعیت امر، فاقده عنصر انسانی می باشد.

چند ماه پس از سرنگونی "طالب" ها و تشکیل دولت جدید در کشور، امریکایی ها اصلن این واقعیت را یا مشاهده نموده و یا اصلن در نظر نگرفتند که نقش و اثربخشی آنها در سیراتی امور کشورما دچار اختلال گردیده و بگونه کلی دستخوش تغییراتی گردید.

بزرگترین و قابل توجه ترین تهدید در داخل کشور، نه از جانب شورشیان، بلکه از جانب حاکمیت آلوده با فساد و بی کفایت متوجه آنها بود. سیاست ایالات متحده، از حل و فصل تضادها و ضد و نقیض گویی های نژادی، قومی و قبیله‌ای، از مبارزه علیه فرماندهان محلی، از اتحاد و وحدت رهبران ملی، از ایجاد ساختار عادلانه، از مراعات نمودن و در نظر داشت ذهنیت محل که بمثابه انگیزه های مبارزه و مقاومت مردم کشور علیه "طالب" ها محسوب می گردید، بگونه شرم آوری طفره رفت.

ضرورت آن احساس می گردید تا ایالات متحده با استفاده و بکار بستن ستراتیژی و سیاست متذکره همراه با ذهنیت نظامی وارد کارزاری شد که چنین نشد.

سال بسال، بتعداد کشته های میدان های نبرد افزون بعمل آمد. مطابق گزارش سالانه سازمان ملل در مورد اجرات عملی در افغانستان، سال پار پس از سال ۲۰۰۹ مرگبارترین سال بحساب آمد. در گزارش یادشده، از مرگ ۴ هزارتن از افراد ملکی در طول مدت زمان یک سال در کشور یادآوری بعمل آمده که از مجموعه یادشده، ۶۳ درصد در نتیجه عملیات گروه های شورشی و ۲۴ درصد در نتیجه عملیات های جنگی قوت های نظامی دولتی و نظامیان امریکایی، از زندگی ساقط گردیدند.

ایالات متحده، هیچگاهی دولت پاکستان و نظامیان آن کشور را بدلیل ابا ورزیدن از سیاست ایالات متحده مبتنی بردستابی موفقیت آن کشور در افغانستان مورد انتقاد قرار نداد. اما پاکستان برخلاف آنچه ایالات متحده انتظار داشت، داخل اقدام شده و درصدد آن شد تا گناه جنگ در کشورما را بدوش خود افغان ها افکنده و جنگ وزد و خوردها را بیشتر محلی و منطقه بی جلوه دهد، چه پاکستان، نه بمثابه بخشی از راه حل و فصل قضایای کشور، بلکه بمثابه بخشی از مشکل در قضایای کنونی کشورما مبدل گردیده است.

در هر صورت، با توجه به اشتباهات در سیاست های ملی و فقدان و نبود حکومت های محلی اثربخش در ساختار سیاسی، به منظور مقابله با تروریسم، اجماع منطقوی میان چین، روسیه، ایران و کشورهای آسیای مرکزی در دستور روز قرار می گیرد. در نهایت امر، این مسأله قابل یاددهانی پنداشته می شود که چنین تحولی بمثابه موقعیت ونحوه آزمایش سهمگیری پاکستان و شرکای منطقه بی در امر ایجاد و استقرار صلح در جنوب آسیا محسوب می گردد.